



شهادتنامه روناک حسامی

اسم کامل:	روناک حسامی (اسم مستعار)
تاریخ تولد:	۲۳ فروردین ۱۳۴۱
محل تولد:	استان کردستان، ایران
شغل:	آزاد

سازمان مصاحبه کننده:	مرکز اسناد حقوق بشر ایران
تاریخ مصاحبه:	۲۷ فروردین ۱۳۸۹
مصاحبه کننده:	مرکز اسناد حقوق بشر ایران

این شهادتنامه بر اساس مصاحبه حضوری با خانم روناک حسامی در تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۸۹ تهیه شده و در تاریخ ۲۴ آبان ۱۳۸۹ توسط وی تأیید شده است.

شهادتنامه

زندگی من در ایران

۱. من روناک حسامی ۴۷ ساله هستم و در حال حاضر همراه با دو فرزند خود به عنوان پناهنده در ترکیه ساکن می‌باشم. من و فرزندانم در سال ۱۳۸۵ به دین مسیحیت گرویدیم و مراسم تعمید ما بر نواری ویدئویی ضبط شد.
۲. قبل از خروج من از ایران در سال ۱۳۸۷، مقاله‌هایی در مورد وضعیت زندانیان سیاسی در ایران برای نشریات خارجی در عراق نوشتم. مقالات با نام مستعار و به زبانهای کردی و فارسی نوشته شده بودند. در کنار فعالیتهای مدنی، تعدادی کتاب کردی را نیز به فارسی ترجمه می‌کردم. کتابهایی که ترجمه کردم در مورد تاریخ دین اسلام بود که با استناد به تاریخ طبری و غیره، آنچه که در کتب تاریخ عمومی آمده است را نفی می‌کنند.
۳. با آنکه خود من هرگز از نظر سیاسی فعال نبودم، ولی در یک خانواده فعال سیاسی متولد شده و با یک مرد فعال سیاسی ازدواج کردم. متأسفانه فعالیتهای سیاسی نزدیکان من مشکلات زیادی را برای خانواده من به وجود آوردند.
۴. یکی از اقوام نزدیک من عضو فعال حزب دموکرات کردستان است. بعد از عبور غیرقانونی از مرز ایران و عراق برای دیدار او، من و پسر بزرگم در تهران دستگیر شدیم و توسط مأمورین دولتی بازجویی شدیم. بازجوها از ما پرسیدند، «چرا به طور غیرقانونی از مرز خارج شده و به عراق رفتید؟» و «چرا با فامیل خود ارتباط برقرار کردی؟» بدتر از آن این بود که پسر من را جلوی من و من را جلوی او کتک زدند تا ما را وادار به حرف زدن بکنند. بعد از این ضرب و شتمها صورت من شدیداً کبود شد و بینی پسرم شکست. قبل از اینکه ما را آزاد بکنند، بازجو به ما هشدار داد که با هیچکس در مورد وضعیت خود صحبت نکنیم. ما نیز در توجیه جراحتهای خود به دوستان و فامیل گفتیم که تصادف کرده بودیم.
۵. همسر من نیز مانند آن فامیل نزدیک من فعال سیاسی بود و عضو تشکیلات مخفی حزب دموکرات بود. فعالیتهای او باعث گرفتاری او و خانواده شد و او ده سال پیش مجبور به ترک ایران شد.
۶. خانواده من به دلیل درگیری سیاسی همسر من با جمهوری اسلامی دچار مشکلات شدند. بعد از رفتن او بچه‌های من بدون پدر بزرگ شدند و من نیز عملاً بدون شوهر بودم. فرزند کوچک من که زمان رفتن پدر خود تنها ۱۳ سال داشت، می‌گوید که معنای پدر داشتن را نمی‌فهمد. علاوه بر این، هر دو فرزند من به دلیل فعالیتهای سیاسی پدر خود از تحصیل محروم شدند. فرزند بزرگم از دانشگاه اخراج شد و فرزند کوچکم از دبیرستان! فرزند کوچکم از اینکه نتوانسته دیپلم خود را بگیرد بی‌نهایت خجالت می‌کشد. هنگامی که همسر من رفت فرزند بزرگم ۱۹ ساله بود و الان ۲۹ سال دارد. تمام خانواده به دلیل فعالیتهای سیاسی همسر من

- مرتباً توسط مأموران جمهوری اسلامی مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند که حتی بعد از رفتن او نیز آزار و اذیتها ادامه داشتند.
۷. آغاز مشکلات سیاسی شخص من مربوط می‌شود به ترجمه یک سری کتاب در مورد تاریخ اسلام که اغلب با عقاید جمهوری اسلامی در تناقض بودند. به دلیل تفتیش متوالی منزل خود، نمی‌توانستم کارهای خود را در خانه به صورت امن نگهداری کنم. در نتیجه مجبور بودم هر بار ترجمه‌های خود را به فرزند بزرگ حمید بدهم تا او آنها را در منزل دوست خود با کامپیوتر تایپ بکند. بعد از تایپ کارها، حمید آنها را در کامپیوتر ذخیره می‌کرد تا من برای رابطهای خود در خارج از کشور بفرستم. نهایتاً یکی از کتابهایی که ترجمه کرده بودم در عراق چاپ شد و دیگری در وبلاگی منتشر شد. به خاطر ترس از عواقب سیاسی ترجمه کتابی که تناقضات اصولی باورهای جمهوری اسلامی را بیان می‌کند، هرگز جز به اعضای خانواده خود با هیچکس دیگر در مورد فعالیتهای خود در این زمینه صحبت نکردم. حتی یکبار کتاب چاپ شده خود را از دوستی که نمی‌دانست من مترجم کتاب هستم به عنوان کادو دریافت کردم.
۸. یک شب، مادر دوست فرزندم (که کارهای من در خانه او تاب می‌شدند) با من تماس گرفت و خبر داد که پسر او دستگیر شده و مأموران هر چه که در اتاق او بوده از جمله کامپیوتر او که شامل تمام کارهای من بوده را با خود بردند. نمی‌دانم او چرا و چگونه لو رفت ولی هنوز در زندان است.
۹. به محض اینکه این خبر را شنیدم فهمیدم که در مخصصه بدی قرار گرفته‌ام. در آن کامپیوتر به غیر از فایل ترجمه کارهای من، فایل ویدئویی مراسم تعمد ما نیز وجود داشت.
۱۰. وقتی دیدم جمهوری اسلامی با وبلاگنویسها به خاطر یکی یا دو جمله انتقادی که از خامنه‌ای می‌نویسند آنچنان وحشیانه برخورد می‌کند، گفتم پس در اینصورت با من چه خواهند کرد. سراسیمه آنچه را که در کشوی میز داشتیم (شامل پاسپورتها و شناسنامه‌ها) را برداشته و همراه با فرزندان خود از خانه خارج شدم. به محل امن تری رفتیم تا ببینیم چه می‌شود.
۱۱. دقیقاً سه روز بعد از رفتن ما، مأموران جمهوری اسلامی به خانه ما حمله کردند و تمام اموال ما را ضبط کردند. هنوز نمی‌دانم که مأمورین چه چیزهایی را از خانه ما بردند چون آنقدر ترسیده بودم که دیگر برای سرکشی نیز به خانه خود بازنگشتم. بعد از اینکه از یورش مأموران مطلع شدم، بلافاصله تصمیم گرفتم کشور را ترک کنم و به ترکیه آمدم.

اقدامات دولت پس از خروج از کشور

۱۲. بعد از رفتن ما، مأموران از تمام اعضای خانواده من بازجویی کردند تا اطلاعاتی در مورد محل اسکان ما بیابند. مأموران جمهوری اسلامی به خانواده من گفته بودند که من و دو فرزند من ضدانقلاب و مرتد هستیم و حکم ما محاربه است و از آنها خواسته بودند تا محل اختفای ما را بگویند.

۱۳. بازجویان همچنین خانواده من را تهدید کرده بودند که اگر همکاری نکنند با آنها همچون ضدانقلاب برخورد کرده و آنها را مجازات خواهند کرد. کار به جایی رسید که برادر من ایمیلی به من فرستاد و خواست تا اگر می‌توانم از کشور فرار کنم چون شاید اعضای خانواده نتوانند بیش از آن مقاومت کنند و مجبور بشوند محل اختفای من را به مأموران بگویند.
۱۴. مأموران مخصوصاً مادر ۷۰ ساله من را بسیار مورد اذیت قرار دادند به طوری که طی بازجویی حال او به هم خورده و دچار حمله قلبی می‌شود و جهت مداوا به بیمارستان منتقل می‌شود.
۱۵. در ضمن، جمهوری اسلامی خواهرزاده من را نیز بسیار مورد اذیت قرار داده و از او می‌خواهند تا محل اختفای من را افشا کند. او گاهی با من تماس می‌گرفت و سئوالاتی از من می‌پرسید. سئوالاتی که یک جوان معمولاً می‌پرسد.
۱۶. بازجوها از خواهرزاده من پرسیده بودند، که او چرا با من و فامیل من که در عراق است تماس دارد. او نیز پاسخ داد که مادر او سالها است که فوت کرده او کس دیگری را ندارد تا در مورد مشکلات خود با او صحبت کند و تنها یکبار با فامیل من در عراق است در مورد ازدواج صحبت کرده و صحبتی درباره حزب نیاورده است. بازجوها در پاسخ به او گفته بودند که سخنان او همه رمز بوده که بین او و فامیل من رد و بدل شده است! سپس از او پرسید بودند که چرا با خاله خود در ترکیه (یعنی من) در ارتباط است؟ و به او اخطار داده بودند که دیگر اجازه ندارد با ما صحبت کند و اگر چنین کند، او را به جرم جاسوسی خواهند گرفت.
۱۷. جالب است که رفتار جمهوری اسلامی با خانواده پدری من که مذهبی هستند بسیار با رفتار آنها با خانواده مادری من که فعال سیاسی هستند تفاوت دارد. به جای بازجویی از خانواده پدری من، جمهوری اسلامی آنها را مطلع کرد که مدارک مسیحی شدن من را بر کامپیوتری که در یک دستگیری ضبط کرده بودند دیده‌اند. هنگامی که خانواده پدری من مطلع شدند که من مسیحی شده‌ام، فشار زیادی را بر خانواده مادری من آوردند تا با بازجویان همکاری کنند و به جمهوری اسلامی در پیدا کردن ما کمک کنند.

خروج از ایران

۱۸. ما در ۲۲ شهریور ۱۳۸۷ به طور غیرقانونی از مرز ایران خارج شدیم تا از طریق ترکیه به اروپا برویم. متأسفانه بعد از عبور از مرز، قاچاقچی‌ای که ما را رد کرده بود پول ما را در استانبول دزدید و ما در کشور غریب، بدون پول، دوست و برنامه ماندیم.
۱۹. بالاخره از طریق همان فامیلیم با آقایی کرد عراقی که در استانبول چاپخانه داشت آشنا شدم و او من را به یک وکیل ترک معرفی کرد که به من گفت تنها راه چاره این است که از سازمان ملل کمک بگیرم.